



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۴/۰۸/۲۷

دوکتور نوراحمد خالدی

دفاع از تاریخ افغانستان:

رد جعلیات خالق لعلزاد

اخیراً خالق لعلزاد کتابی نوشته زیر عنوان «پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانستان» (لندن، می ۲۰۲۴م) در مقاله ذیل بخاطر سهولت به خواننده و جلوگیری از طویل شدن بیشتر مطلب، از پرداختن به صدها مورد تحریف و جعل مسائل مختلف مربوط به تعریفات، جغرافیه، مردم، سیاست و تاریخ افغانستان که خالق لعلزاد در این کتاب عریض و طویل رویهم کرده، اجتناب ورزیده شده و صرفاً به عمده ترین نتیجه گیری های موصوف می پردازیم که عبارت اند:

اول- واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (ص ۲)

دوم- اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۵۷-۱۸۳۸) به خطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (ص ۲)

سوم- اگر دآوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲ در سیستان موجود نمی بود، امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (ص ۲) و

چهارم- اگر توافق ۷۳/۱۹۷۲ برتانیه - روسیه در تعیین آمو به عنوان "مرز افغانستان" نمی بود، امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (ص ۲)

این چهار مورد بالا بزرگترین توهین و تحقیری است، که یک دشمن «افغان» و «افغانستان» می تواند به «افغان» و «افغانستان» وارد کند! در این مقاله اولاً ما این چهار مورد را به تفصیل مورد مباحثه مستند قرار می دهیم. متعاقباً علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را توضیح خواهیم داد، که چگونه یک تبعه افغانستان که به عنوان یک «افغان» تقاضای پناهنده گی او در انگلستان قبول شده، در افغانستان تولد یافته، مجانی از صنف اول تا ختم لیسانس در آن کشور به مصرف دولت تعلیم و تحصیل کرده و به اعتبار افغانستان و هویت افغانی خود در اتحاد جماهیر شوروی تحصیلات عالی مجانی دریافت کرده و در بازگشت به حمایت دولت افغانستان به مقام و منزلتی دست یافته که خود را امروز پروفیسور (!) می نامد و با وجود تعلق داشتن به قومیت تاجیک نه تنها به او و اطرافیانش هیچ گزندی نرسیده و فرو گذاشتی هم نشده بلکه در کنار یک اقلیت خوشبخت گل سرسبد جامعه هم بوده است، با این چشم سفیدی و نمک نشناسی بدون شرم به مملکت زادگاه خود توهین روا میدارد، و زیر پوشش فریبنده «روشن و آشکار ساختن پایه های 'این تاریخ جعلی' گویا 'چند هزار ساله' (ص ۲) آشکارا و بی محابا تحقیر روا میدارد و تاریخ آنرا مورد تمسخر قرار داده به تحریف و جعل آن اقدام میکند؟

اول: رد جعلیات و تحریفات لعلزاد

۱- واحد سیاسی بنام افغانستان پیش از عبدالرحمن/امان الله در تاریخ سیاسی جهان وجود ندارد، اما برای آن تاریخ چند هزار ساله ساخته اند... زیرا جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹) اعلان شده است! (لعلزاد، ص ۲)^۱

ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم به اینطرف با هویت مستقل افغانی آن در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان یافت که از افغانستان به عنوان "گورستان امپراطوری ها" بی خبر باشد. در حالیکه در این گورستان امپراطوری های، صفوی، افشاری، مغولی، انگلیسی، روسی و بالاخره امریکائی خوابیده اند، اما آقای لعلزاد کدام واحد سیاسی بنام افغانستان را قبل از امیر عبدالرحمن خان قبول ندارد! بیایید ببینیم استدلال لعلزاد چیست؟

د پانو شمیره: له 1 تر 10

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خبر و لولی

او می نویسد: "جغرافیای این کشور در زمان عبدالرحمن خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰م) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امان الله (۱۹۱۹م) اعلان شده است!" (ص ۲) اگر این منطق را قبول کنیم پس تاریخ کشور ترکیه بعد از جنگ جهانی اول آغاز گردیده و تاریخ ترکیه عثمانی شامل آن نیست! مطابق این منطق تاریخ هندوستان از سال ۱۹۴۷م با استقلال هند از برطانیه آغاز میشود و تاریخ شش هزار ساله شبه قاره هند به مملکت هندوستان امروزی ارتباطی ندارد. تاریخ آلمان به بعد از جنگ جهانی دوم بر می گردد و تاریخ سریلانکا از سال 1982م آغاز میشود که اسم آن از سیلون به سریلانکا عوض شد. جغرافیای امروزی ایران نیز بعد از دست دادن قلمروهای قفقاز به روسها و معاهده سرحدی ۱۸۷۲م سیستان در قرن نوزدهم شکل گرفته و اسم آن هم در سال 1935م از فارس به ایران عوض شده بنابراین تاریخ فارس باستانی مربوط به ایران امروزی نیست! کاملاً واضح است، که این نوع برداشت از تاریخ کشورها با واقعیتها مطابق نمی باشد و صرف توسط اشخاصی مانند لعلزاد برای تحریف و جعل کردن تاریخ افغانستان و مغشوش کردن عقاید تاجیکها در راستای اهداف توسعه طلبی ایران بزرگ بکار گرفته میشود.

ایران پرستان وطنی، از جمله خالق لعلزاد، به سلسله کوشش برای تخریب تاریخ این کشور تاریخ افغانستان را از امیر عبدالرحمن خان به بعد بیان می کنند. چرا؟! برای اینکه اگر تاریخ افغانستان را از زمان میرویس خان هوتکی و یا احمد شاه ابدالی قبول کنند، طوریکه مؤرخ مشهور انگلیسی جان اتان لی بیان می کند،² در آن صورت نمی توانند بگویند دولت و کشور افغانستان را استعمار انگلستان از پیکر ایران جدا ساخته است! برای آن که در سال 1709م در زمان قیام مؤلفانه میرویس خان هوتکی بر ضد صفویها و در سال 1747م زمانی که احمد شاه ابدالی کشور و دولت مستقل را در این سرزمین اعلان کرد، هنوز استعمار انگلیس در هندوستان شکل نگرفته بود.

افغانستان به عنوان یک دولت مستقل مقتدر از اوایل قرن هژدهم به بعد معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشمندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند. سفرنامه فورستر (۱۷۹۸م) که مؤلف آن در ۱۷۸۳م (دوران تیمورشاه درانی) از پشاور، کابل، قندهار و هرات عبور میکند... اسم افغانستان را در سفرنامه خود بیش از ۲۰ بار ذکر میکند. او با آنکه حدود افغانستان را ذکر نمیکند، اما بر اساس چشم دید خود افغانها را باشنده گان قلمروهای از کوههای تاتاری³ تا رود اندوس و محدوده پارس... نشان داده است. این سفرنامه بنیاد معلومات عمومی در باره افغان و افغانستان در میان کمپنی هند شرقی را تشکیل داده است.

در فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م) ... احمد ابدالی را بنیانگذار پادشاهی ابدالی و متعلقات او را ممالک ابدالی خوانده است. بروکس در چاپ بار نخست (۱۸۰۷م) کتابش، افغانستان را مملکتی دانسته که در میان کوههای تاتار، بحیره عرب، اندوس و پارس قرار دارد... فرهنگ جغرافیایی بروکس ۱۸۶۲م... حد اقل ۱۸ بار تجدید چاپ شده است. الفونستون در گزارش سلطنت کابل و متعلقات آن در پارس، تاتار و هند (۱۸۱۵م) که در م ۱۸۰۹ با شاه شجاع الملک به نام «شاه کابل» (بزرگ) معاهده امضا میکند و «متعلقات سلطنت کابل» را افغانستان و سیستان و بخشی از خراسان و مکران، بلخ و تخارستان، کیلان، کتور، کابل، قندهار، سند، کشمیر، بخشی از لاهور و بخش بزرگ ملتان می گوید و وقتی او نام افغانستان را جدا از کابل و قندهار یاد میکند منظور او همان "نوار کوه سلیمان" یا "زه" است. او می گوید هرات با آنکه شامل قلمرو درانی است، اما حالا تقریباً مستقل بوده و باید «جداگانه» معامله شود. اما او تمام این قلمرو را افغانستان مینامد. الفونستون مینویسد «...سلطنت کابل در حال حاضر از هرات در غرب در طول البلد 62 درجه تا سرحد شرقی کشمیر در طول البلد 77 درجه شرق و از دهنه دریای سند در عرض البلد 24 درجه تا در یای آمو در عرض البلد 37 درجه شمالی موقعیت دارد.» (الفونستون کتاب گزارش سلطنت کابل به انگلیسی جلد اول ص 113، چاپ سال 1839 لندن). همچنان الفونستون می نویسد «...تمام افغانستان در غرب سلسله کوههای سلیمان یک سرزمین هموار میز-مانند است، که بلندتر از تمام ممالک همسایه قرار دارد.» (همانجا ص 124). الفونستون همچنان می نویسد «منشأ اسم افغان، که حالا بالای تمام ملت تعمیم یافته است... کاملاً واضح نیست، اما احتمالاً مدرن (نو) است. برای خود افغانها توسط زبان فارسی معرفی شده است. اسم خودشان برای ملت شان پشتون با جمع پشتانه می باشد.⁴ بیردرانیها این اسم را پختانه تلفظ میکنند، که احتمالاً اسم پتان که افغانها را در هندوستان میشناسند، از آن گرفته شده است. عربها آنها را سلیمانی یاد میکنند... آنها کدام اسم یک اسم عمومی برای مملکت شان ندارند، اما بعضاً اسم فارسی افغانستان را بکار می برند. داکتر لیدن به اسم پختونخواه اشاره کرده اما من هرگز نشنیده ام... اسمی که بسیار عمومی تر توسط باشنده گان برای تمام کشور استفاده میشود، خراسان است، اما این بکار گیری واضحاً نادرست است، زیرا از یکطرف تمام کشور افغان در حدود خراسان واقع نشده و از جانب دیگر در یک بخش قابل ملاحظه آن ولایت افغانها سکونت ندارند.» (الفونستون، همانجا ص 200-201)

در تاریخ سیاسی هند، ملکم (۱۸۱۱م) در مورد پیشروی زمان شاه تا لاهور (در سال ۱۷۹۶م) ... نگرانی شدید انگلیسها و فرستادن ملکوم بدربار شاه پارس تشویق پارس بر تهاجم به افغانستان و انحراف/تهدید توجه زمانشاه به هند میگردد. در کتاب فرهنگ جغرافیایی هند شرقی، همیلتون (۱۸۱۵م) ... معلومات جامعی زیر عنوان «افغانستان» ارائه نموده است. همیلتون پس از ذکر نام «افغانستان» توسط بروکس در فرهنگ جغرافیایی ۱۸۰۷م ... دومین کسی است، که حدود افغانستان بزرگ را به گونه دقیقتر ذکر کرده است... (این مطلب را لعلزاد نیز در کتاب خود تائید کرده است. ص ۱۷۷۲)

در تاریخ پارس ملوک (۱۸۱۵م) ... بار نخست «کابل بزرگ» را در نقشه کینر [به استناد الفونستون] نشان داده که در برگیرنده کابل، قندهار تا گستره هرات/خراسان است. سفرنامه دورویل (۱۸۱۹م) مطالبی در مورد خراسان، افغانها و حکومت فیروزخان در هرات دارد و او میگوید، که هرات ملکیت شاه کابل است.

چارلز ماسون اثر ارزشمند چهار جلدی دارد، زیر عنوان «گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات» ۱۸۴۲م است، که در لندن به نشر رسیده و اسم افغانستان در عنوان و متن آن مسجل است.

ویلیام کی در کتاب زندگی و مذاکرات ملوک Malcom (۱۸۵۶م) درباره تهدید زمانشاه بر هند... فرستادن ملوک به پارس، نقش مهدی علی خان، حملات محمود به تحریک پارس و از میان رفتن تهدید زمان شاه و سقوط او! به تفصیل می نویسد، که نشان میدهد تا چه حد انگلیسها از دولت زمانشاه در ترس و هراس بودند و چون خود در آن زمان قادر به مقابله با آن نبودند و با چه دسیسه هایی با ترغیب ایرانیها برای حمله بر افغانستان از غرب به تخریب آن پرداختند. در سفرنامه فیروز (زیر عنوان «سفر کاروانی و آواره گی در پارس، افغانستان و بلوچستان» ۱۸۵۶م، لندن) با آنکه در نقشه اش افغانستان شامل کابل و قندهار تا فراه است، میگوید که «افغانستان واقعی» باید متشکل از ولایت های کابل، قندهار و هرات باشد. این مطلب را العزاد نیز در کتاب خود تائید کرده است. (لعزاد، ص ۱۳۴۲).

فیروز در کتاب «تاریخ افغانها» (۱۸۵۸م) ابدالی ها را عمدتاً باشنده گان هرات - قندهار و غلزی ها را عمدتاً باشنده گان کابل-قندهار می گوید. او ارقام نفوس ولایت های هرات، قندهار و کابل را در جمله نفوس افغانستان ذکر نموده افزوده است، که افغانستان به اندازه سرداران خود حکومتهای مستقل دارد.

مارکس در مورد معاهده پاریس (۱۸۵۷م) دولت افغانستان را معادل دولت پان-اسلاو تعریف میکند. فریدریک انگلس در مقاله افغانستان (۱۸۵۷م) خود می گوید، که افغانستان در شمال غرب هند قرار دارد. بنابر آن افغانستان به عنوان یک دولت مقتدر در اواسط قرن نوزدهم معروف و مشهور بوده و بزرگترین دانشندان آن عصر به موجودیت آن اشاره کرده اند.

برای روشن کردن اینکه چگونه و در چه زمانی اسم کشور و دولت افغانستان در مطبوعات سیاسی جهان انعکاس یافت در ذیل کروئولوژی مختصر تعمیم اسم افغانستان را ارائه میکنیم:

- در سال ۱۷۸۲م در زمان سلطنت تیمورشاه جورج فورستر حین عبور از افغانستان از کشور و ملت افغانستان نام می برد. (جورج فورستر، مسافرت از بنگال به انگلستان از طریق شمال هندوستان، افغانستان، فارس و روسیه، چاپ لندن، ۱۷۸۹م).

- در سال ۱۷۸۹م حاجی ابراهیم وزیر اعظم دولت قاجار در مکتوب رسمی از کشور افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).

- در سال ۱۷۸۹م وفادار خان وزیر اعظم زمان شاه در مکتوب رسمی به پاسخ وزیر اعظم قاجار از کشور افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر).

- در سال ۱۸۸۰م در معاهده دولت قاجار با انگلیسها از دولت افغانستان بطور رسمی در یک معاهده میان دو دولت نام گرفته میشود. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).

- در سال ۱۸۰۹م الفونستون به دولت افغانستان به حیث سفیر کمپنی هند شرقی آمده نام آنرا «افغانستان» می نویسد و یک معاهده رسمی با پادشاه آن امضا میکند (مونستوارت الفونستون، گزارش سلطنت کابل و قلمروهای تابعه آن در فارس، کشمیر و تاتاری، چاپ لندن ۱۸۴۲م).

- در سال ۱۸۳۷م شاه قاجاری در هنگام عزیمت بعد از شکست محاصره هرات در منشور خود از افغانستان نام میبرد. (محمود محمود، تاریخ روابط انگلیس با ایران در قرن نوزدهم).

- در سال ۱۸۳۸م وایسرای هند برطانوی قبل از شروع جنگ اول افغان و انگلیس از کشور و دولت افغانستان نام می برد. (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر)

- در ماده ششم معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسها و ایرانیها گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند، که منبع از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نهم، تهران. ص ۳۴۲). این سند تائید میکند، که ادعای ایجاد دولت افغانستان به حیث یک واحد سیاسی مستقل با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده و ایرانی ها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

قداًت تاریخ سرزمین و مردم افغانستان چگونه است؟

لعزاد با تمسخر قداًت پنج هزار ساله افغانستان را مورد سوال می برد. آیا ما قداًت پنج هزار ساله داریم؟ واضح است، که داریم. افغانستان امروزی وارث بلامنازع تمدنها و سلسله های تاریخی پنج هزار ساله پیشدادی، کیانی، اوستایی، ویدی، یونانو باختری، سکایی، کوشانی و یفتلی است. این تمدنها و سلسله ها در سرزمین افغانستان امروزی شگوفا شده و مستقل از تمدنها و سلسله های حاکم در فارس و شبه قاره هند وجود داشته اند. ایرانی ها و هندی ها نمیتوانند ادعایی به این تمدنها داشته باشند، چون همزمان با آنها تمدنها و سلسله های مخصوص به خود را داشته اند.

این واقعیت است، که سرزمین و مردم افغانستان با جغرافیای امروزی آن در میان سرزمین های فارس در غرب، هندوستان در شرق و جنوب و ترکستان ماورالنهر در شمال، تاریخ مستقل پنجهزار ساله خود را دارند. بطور مثال

در زمانیکه هخامنشیان و مادها در غرب ایران و عراق امروزی به قدرت رسیدند، در سرزمین افغانستان سلسله های اساطیری پیشدادیان و کیانیان بلخ و بخدی، یما و جمشید در قدرت بودند. این سلسله های اساطیری هیچ ارتباطی به هخامنشیان و تمدن آنها نداشتند، همانگونه که هیچ ارتباطی به تمدن و تاریخ شش هزار سال قبل شبه قاره هندوستان نداشتند. به همین اساس وقتی زردشت و تمدن اوستایی در سرزمین افغانستان به ظهور رسید و تکامل یافت در فارس تمدن عیلامی حاکم بود و فارسها بخشی از تمدن آسوریهای دجله و فرات بودند. آریانا و باکتریای عصر عتیق مربوط سرزمین و مردم افغانستان است. به تائید بزرگترین دانشمندان، تمدن ویدی از وادیها و دشتهای جوار دریاهای ارغنداب و هلمند به شمال هند انتقال یافته و هند آریایی را بوجود آورده است (راجیش کوشهار، انسیتوت استروفیزیت بنگلور، هند). تمدن حوزه آمو-مرغاب-هریرود (BMAC) قدامت ۱۶۰۰ سال قبل از میلاد دارد.⁵ بنابراین اگر مملکت مصر امروزی وارث تمدن دریای نیل است، دولت عراق که بعد از جنگ جهانی اول تأسیس شده، وارث تمدن دجله و فرات است، افغانستان امروزی نیز وارث تمدنهایی است، که در راستای تاریخ در این سرزمین موقعیت داشته اند. زمانیکه در پارس باستان و ایران امروزی سلسله سلوکیها در قدرت بود ند، در سرزمینهای افغانستان امروزی دولت یونانو-باختری حکومت میکرد. همچنان حاکمیت 400 ساله پارتیها یا اشکانیان در فارس یا ایران امروزی معادل بود به حاکمیت یونانو باختریها و متعاقب آنها کوشانیان در سرزمینهای افغانستان امروزی. به همین اساس حاکمیت ساسانیان در فارس یا ایران امروزی بشمول استراپه خراسان ساسانی که شامل هرات نیز میگردد، همزمان بود با حاکمیت یفتالیها در متبای سرزمینهای افغانستان امروزی. بدین ترتیب بطور عمده سرزمینهای افغانستان امروزی از عهد قبل از میلاد تا امروز تکامل تاریخی مستقل از تکامل تاریخی سرزمینهای فارس و هند را داشته است، که وارث مستقیم آنها کشور و دولت افغانستان امروزی است.

هرگاه سلسله های عصر اسلامی را در نظر بگیریم سلسله های طاهریان هرات، صفاریان نیمروز، غزنویان، غوریان، تیموریهای سلسله شاهرخ، بابر همه از مرکزیت افغانستان حکومت کرده و جهانگشایی نموده اند، که همزمان با آنها در شمال، غرب و شرق سلسله ها و تمدنهای دیگری موجود بوده اند به همین اساس است، امپراتوری های هوتکی و ابدالی/درانی. بنابراین افغانستان امروزی وارث بلا منازع این سلسله های تاریخی جز تاریخ آن می باشد.

۲- اگر دو جنگ انگلیس با پارس (۱۸۵۷-۱۸۳۸م) به خاطر محاصره و اشغال هرات موجود نمی بود، امروز هرات و یا افغانستان وجود نمی داشت! (لعزاد، ص ۲)۶

خالق لعزاد از کدام جنگ انگلیس با ایران عزیز خود صحبت میکند و این مطلب را از کجا اقتباس کرده است؟ در مورد جنگ (!) ۱۸۳۸م در دانشنامه آزاد به قلم مؤرخین ایرانی آمده است، که: "اولین نبرد در سال ۱۲۵۴ هـ.ق (۱۸۳۸م) صورت گرفت، در زمانی که محمدشاه، با سپاهیان ایران هرات را محاصره کردند و در پی این اتفاق، ایران با تهدید جدی از سوی نیروهای بریتانیایی مواجه شدند. در این جریان، بریتانیا با اعزام پنج فرزند کشتی جنگی به جزیره خارگ و برای تهدید ایران، این جزیره را اشغال کرد. سپاه ایران به ناچار در ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۵۴ هـ.ق (۸ سپتامبر ۱۸۳۸م) بدون اخذ نتیجه ای از محاصره هرات دست برداشت و تمام شرایط بریتانیا را پذیرفت. ضعف و بی تدبیری حاجی میرزا آقاسی و عدم آگاهی او از اوضاع آن روز در شکست ایران نقش عمده ای داشت... کشور امروزی افغانستان در پی لشکرکشی انگلستان به رهبری جیمز اوترام در دو جبهه جنگ در سواحل جنوبی ایران، در نزدیکی بوشهر و در جنوب میان رودان تشکیل شد. نتیجه این جنگ، خروج ایرانی ها از هرات و امضای معاهده جدیدی برای کوتاه آمدن ادعاهای خود در مورد شهر و خروج انگلستان از جنوب ایران بود." (نبردهای ایران و انگلستان، ویکی پدیا دانشنامه آزاد فارسی). حالا واضح شد، که منبع معلومات آقای لعزاد بیان ایرانی از واقعه حمله ایران به هرات و بیان ایرانی از ایجاد دولت افغانستان است! این مطلبی بود که ما در بخش اول این نقد بیان داشتیم و حالا سند ثبوت آن تقدیم گردید.

اما آیا واقعاً ایرانیها و انگلیسها در ۱۸۳۸م درگیر جنگ شدند؟ واقعیت چه بود؟ حقیقت آن است، که آمدن پنج کشتی انگلیسی به خلیج فارس در ۱۸۳۸م به معنی جنگ نیست و در این واقعه بینی یک ایرانی خون نشده است! دوکتور مهدی ابولحسنی ترقی در مورد علل شکست اردوی ایران در محاصره و فتح هرات می نویسد، که «در صورت مساعدت و یاری روسها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران موفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود.»⁷ انگلیسیها هم پیمان ایرانیها بودند و وزیر مختار انگلیس با آنکه مخالف حمله ایران به هرات بود در کنار شاه قاجاری در اطراف هرات خیمه زده و موجود بود. موصوف بعد از مشاهده ۱۴ ماه محاصره بی نتیجه و تلفات هزاران سرباز و افسر ایرانی و خارجی در نتیجه مقاومت شجاعانه مردم هرات، برای جلوگیری از بی عزتی و بی اعتباری شاه جوان قاجاری که تازه به تخت و تاج رسیده بود و با او مناسبات تجارتي بسیار پر منفعتی در خلیج فارس داشت، از روی مصلحت، با اعزام پنج کشتی به خلیج فارس بدون جنگ به شاه ایران بهانه برای توجیه کردن شکست مفتضحانه اردوی بی کفایت ایران فراهم کرد و او را فرصت داد از محاصره هرات دست کشیده به تهران باز گردد.

باز هم اگر آمدن پنج کشتی چوبی آنزمان را تهدید جنگی تلقی کنیم تسلیمی شرم بار ایرانیها را در برابر آنها چگونه تیرنه نماییم؟ دولت ایران که با اردوی بزرگ به کمک مستقیم روسها نتوانست بعد از 14 ماه محاصره شهر هرات را بگیرد آیا قادر بود تمام کشور افغانستان را اشغال کند؟ آقای لعلزاد چگونه فراموش کرده که جواب این سوال را ایرانی ها چند سال بعد از شکست شان در محاصره هرات دریافت کردند. اگر اردوی ایران در برابر پنج کشتی انگلیسی بدون فیر حتی یک گلوله تسلیم شد، اردوی نیرومند انگلیسی که با هزاران سرباز توپ و توپخانه و فیل و فیولان یکسال بعد در ۱۸۳۹م از دوجبهه بالای افغانستان حمله کردند (جنگ دوم افغان و انگلیس) چنان شکست فاحشی را نصیب شدند، که در سال ۱۸۴۳م از بقایای اردوی بزرگ متجاوز یکتعداد باقیمانده ۴۵۰۰ نفر که برای عزیمت به هند از کابل به صوب جلال آباد حرکت کرده بودند صرف یک افسر آنها بنام داکتر برابن جان سالم بدر برد (صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۳۲۴). افغانستان را بی جهت گورستان امپراتوری ها نگفته اند. حالا باز هم آقای لعلزاد می تواند ادعا کند، که ایرانی ها قادر بودند هرات و تمام افغانستان را اشغال کنند؟

در مورد ایجاد مملکت مستقل افغانستان در بالا ثابت کردیم، که کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م به این طرف با هویت مستقل افغانی آن مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی، به سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم مسجل گردیده است.

باید بخاطر داشت به تعقیب اقدام میرویس خان هوتکی (غلزایی) که قندهار را از سلطه خونین حاکم صفوی گرگین خان نجات داد، ایجاد یک دولت مستقل را که مرکز آن در همین سرزمین باشد، در سال ۱۷۰۹م پایه گذاری کرد. هرات به قیادت عبدالله خان ابدالی مؤفقا به قیام استقلال خواهی از سلطه نزدیک به دوصد ساله صفوی های فارس دست زده حکومت خودمختار ابدالیان هرات را ایجاد کرد. (26 جولای ۱۷۱۷م) و از سال 1747م به بعد در جغرافیای سیاسی کشور مستقلی که امروز افغانستان نامیده می شود قرار گرفت. علاوه بر آن شاه زمان از ایران خواسته بود تا ولایت خراسان تحت اداره ایران را به افغانستان بدهد. به همین هدف کامران میرزا حاکم هرات به هدایت شاه زمان گاه و ناگاه برای الحاق خراسان لشکر کشی می کرد (۳۶-۱۸۳۵). تا آنکه در قراردادی که احتمالاً اواخر سال 1252 ق میان کامران میرزا حاکم هرات و محمدشاه قاجار منعقد گردید، کامران میرزا متعهد شده بود که از نزاع و درگیری و اسیر گرفتن ایرانی ها دست بردارد، مزاحم رعایای شاهنشاه ایران نشود و در سرحد خراسان ایران اختلال و اغتشاش نکند. در مقابل، دولت ایران نیز تعهداتی را پذیرفته بود، از جمله: رفتار برادرانه شاه ایران با کامران میرزا، عدم دخالت اراکین دولت ایران در امور هرات و واگذاری امورات آن به هراتیان، واگذاری قلعه غوریان به شیرمحمدخان، عدم لشکرکشی شاه ایران به هرات و قدغن کردن لشکرکشی اتباع خود به آن صوب. بنابراین تقاضای ایران دولت انگلستان ناظر بر حسن اجرای این قرارداد بود. (نصیری مقدم، 1374، 34-33)

ایرانی ها برخلاف توافقات با کامران میرزا حاکم هرات و توافقات با انگلیس ها، به فرانسوی ها تعهد سیرده بودند تا با کمک روس ها هرات را تصرف کرده و در اختیار ناپلئون قرار دهند و با استقرار نیروی چهل هزار نفری در هرات به فرانسه یاری برسانند. (محمود محمود، 1344، ج 1، 77-70؛ دوما، 1361، 67-62) بدین اساس محمدشاه قاجار تصمیم گرفته بود به هرات لشکرکشی نماید. درین زمان اقدامات نماینده گان دولت انگلیس برای جلوگیری و مانعت از تصمیم محمد شاه به نتیجه نرسید، زیرا از یکطرف محمد شاه شخصاً مایل بود کار هرات را یکسره نماید از طرف دیگر نماینده گان دولت روس محمدشاه را به این لشکرکشی ترغیب میکردند. این موضع از گزارش مورخ 8 ژوئیه مسترالیس به لرد پالمستون روشن می گردد. در این گزارش نماینده بریتانیا اظهار می دارد که: «دولت روسیه و نماینده آن دولت شاه را به قشون کشی به سمت هرات تشجیع می کنند. در گزارشات قبلی راجع به تذکرات خود به دولت ایران برای حفظ صلح نوشتیم ولی اصرار روس ها بالاخره منجر به جنگ خواهد شد. در آخرین مذاکره که با حضور حاج میرزا آقاسی و میرزا مسعود وزیر خارجه ایران داشتیم به آنان تذکر دادم، که اقدام دولت ایران به لشکرکشی افغانستان عدم توجه دولت ایران را به عدم تمایل دولت انگلستان نشان خواهد داد. اطلاعات رسیده دال بر این است، که میرزا مسعود وزیر خارجه ایران پروژه دولت روسیه را پشتیبانی می کند. او مینویسد: «نه فقط «سیمونتیچ» (نماینده روسیه) شاه را به تسخیر هرات تشویق و ترغیب می نمود، بلکه حاضر شد که خود نیز شخصاً در بعضی از خدمات نظامی شرکت نماید.»

مستر الیس نماینده دولت انگلستان در تهران طی نامه مؤرخ فبروری 1836م به شاهزاده کامران میرزای هرات نوشته متذکر شده است: «دولت بریتانیای کبیر مایل است و نفوذ خود را به کار خواهد برد که صلح را در آن ناحیه حفظ کند. دولت بریتانیا به علت مراد و تجارت با افغانستان همواره آرزو داشته که اوضاع آن سامان مرفه و آسوده باشد. من به شما یادآور می شوم و موقع تبریک جلوس شاه (محمد شاه قاجار) تذکر دادم که بایستی صلح را در قسمت مشرق ایران حفظ کند و از جنگ پرهیز نماید و در این مورد مسئولان ایران به ما وعده داده اند.» (مستر مک نیل) تحریکات دولت انگلستان و اقدامات نماینده کامران میرزا در اراده محمدشاه خللی وارد نیاورد و بالاخره قشون ایرانی محمدشاه قاجار به جانب هرات لشکر کشیده و از تهران روانه شدند. تجاوز اردوی ایران برای تصرف هرات در 20 نوامبر 1836 میلادی با استفاده از ده ها هزار سرباز توپخانه و ساز و برگ نظامی با حمله بر ولسوالی

غوریان که در حاشیه سرحد افغانستان با ایران قرار دارد آغاز شد. این حمله به قیادت شخص محمدشاه قاجار آغاز گردیده قوای عظیم ایرانی قادر شدند مقاومت مدافعیین قلعه کوچک غوریان را بعد از سه روز جنگ شدید شکسته و آن را تسخیر نموده به خاک یکسان کنند. متعاقباً این اردو بجانب هرات مارش نمود.

در معرفی هرات یک جاسوس انگلیسی بنام پاتینجر که به عنوان تاجر اسپ وارد هرات شده بود می نویسد، که «هرات در معتدلترین بخش افغانستان واقع و جابهجا بیشه‌های بید و سپیدار نمایان بود و آب‌های روان مزارع و دهکده‌های اطراف را سیراب می‌کرد. این شهر با بارویی از خشت محصور بود و در هر چهار گوشه آن برج دفاعی بزرگی و در فاصله آنها برج‌های کوچکتری قرار داشت. این بارو بر روی خندقی با 60 پا ارتفاع، بنا گردیده بود. در شیب بیرونی آن دو نقب مخفی بر روی هم‌دیگر حفر گردیده در مقابل نقب زیرین خاکریز و خندق قرار داشت. خندق هرچند وسعت زیاد نداشت با این‌همه کسی قادر نبود از سرایشی دو طرف بر آن دست یابد.» (پاتینجر، 1379، 52) در این مورد نماینده روسیه مینویسد: «قلعه‌ای که کاخ امیر در آن واقع بود اهمیت چندانی نداشت. خانه‌های شهری در پناه دیوارهایی بود، که میشد آنها را تنها با گلوله توپ با خاک یکسان کرد.» (سیمونیچ، 1353، 146)

از طرف دولت انگلستان به ماکنیل دستور رسید که وی اعتراض و عدم موافقت دولت خود را به اقدامات دولت ایران جداً به اطلاع محمدشاه و اولیای دولت ایران برساند و به همین مناسبت سرهنگ استوارت از شاهرود به اردوی محمد شاه در اطراف هرات اعزام شد، که به پادشاه ایران پیغام دهد، که دولت انگلستان عملیات بر ضد هرات را به منزله تهدید هندوستان تلقی کرده و تذکر می‌دهد، که این اقدام مخالف مواد عهدنامه مودتی است که میان دولتین ایران و انگلستان منعقد شده است. در همین موقع نماینده دولت انگلستان یادآوری کرد که پنج فروند کشتی انگلیسی به عنوان اعتراض به آب‌های خلیج فارس آمده و جزیره خارک نیز از طرف قوای انگلیسی اشغال شده است. بدین گونه انگلیسها با فرستادن پنج کشتی به خلیج فارس بهانه بدست شاه ایران دادند که شکست عملیات چهارده ماهه و ختم محاصره هرات را توجیه نموده رسوایی خود را به حضور کشتیهای انگلیسی در خلیج فارس ماست مالی کند.

دکتور مهدی ابو الحسنی ترقی علل شکست اردوی ایرانی در محاصره هرات را چنین خلاصه می‌کند: «در صورت مساعدت و یاری روس‌ها به ایران، بدون شک نیروی نظامی ایران مؤفق به تصرف هرات و تهدید مرزهای هندوستان انگلیس و حتی فتح این سرزمین می‌شد، اما مقاومت سرسختانه افغانه ... مانع از تحقق این امر شد. ... ناتوانی و رهبری غلط فرماندهان ایرانی و حملات پراکنده آنان در ناموفق بودن محاصره هرات دخیل بود. این بخشی از واقعیات آن روز بود، اما در حقیقت ... اتکای دولتمردان ایرانی به وعده و وعیدهای روسیه تزاری و عدم حمایت روسیه از ارتش ایران به هنگام نیاز، موجب ناکامی این حرکت گردید... دولت ایران حاجی‌خان بهادر جنگ فرمانده سپاه ایران در جنگ هرات را معزول کرد.» (دکتور مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران). توجه کنید، حد اقل این نویسنده برخلاف سایر مؤرخین ایرانی، تهدید پنج کشتی جنگی انگلیسی را بالای بندر بوشهر بهانه برای شکست قوای ایرانی بعد از نزدیک به ۱۴ ماه جنگ محاصره در اطراف هرات پیشکش نمی‌کند!

جنگ دوم انگلیسها با ایران که لعلزاد ادعا میکند در سال ۱۸۵۶م واقع شده کدام است؟ بعد از شکست محاصره هرات در سال ۱۸۳۸م محمد شاه قاجار تهدید کرده بود، که دوباره بر هرات حمله خواهد کرد. در این مورد باز هم در دانشنامه آزاد از طرف ایرانیها میخوانیم که: «دیگر بار حمله بریتانیا در سال ۱۲۷۳ ه.ق (۱۸۵۶م) در اوایل حکومت ناصرالدین‌شاه رخ داد. سپاهیان ایران هرات... محاصره کردند. نیروهای انگلیسی بدین بهانه به جنوب ایران حمله کرده ... به وسیله فشار نیروی دریایی بریتانیا و اولتیماتوم آن، به ایران، سپاهیان ایران به محاصره هرات پایان دادند، که سرانجام با عقد معاهده پاریس در مارس ۱۸۵۷م در پاریس صلح برقرار شد. این امر به تدریج مقدمات جدایی افغانستان را از ایران فراهم ساخت، تا اینکه در سال ۱۲۷۳ ه.ق از ایران جدا شد.» (برگرفته از کتاب اطلاعات عمومی پیام شایک ۷-۰۳-۸۴۸۱-۹۶۴-۹۷۸). واقعاً در چشم سفیدی ایرانیها حد و حدودی ندارند. از یکطرف خود شان مینویسند، که در دو جنگ و محاصره هرات در سالهای ۱۸۳۸م و ۱۸۵۶م مجبور به عقب نشینی شدند، اما در عین زمان میگویند، که در نتیجه افغانستان از ایران جدا شد! هرات غربی ترین شهر افغانستان در صد کیلومتری سرحد ایران است. اگر ایرانیها هرات را در قلمرو خود نداشتند پس چگونه تمام افغانستان مربوط آنها بود، که حالا جدا شده است؟ آیا بعد از کشته شدن نادرشاه افشار در سال ۱۷۴۷م و اعلام پادشاهی احمدشاه درانی در قندهار که تاریخ ایجاد دولت مستقل افغانستان است، آیا کدام زمامدار ایرانی بالای سرزمینهای افغانستان حاکمیت داشته است؟ در حالیکه تا پادشاهی زمانشاه خراسان ایران زیر قلمرو حاکمیت افغانستان قرار داشت. (مراجعه شود به سفرنامه جورج فورستر ۱۷۸۹م). بدین حساب برای ۱۰۹ سال قبل از معاهده ۴ مارچ ۱۸۵۷م پاریس میان انگلیسها و ایرانی ها هرات جز قلمرو افغانستان بوده و افغانستان به عنوان یک کشور مستقل موجود بوده است. اینکه ایرانیها با این معاهده رسماً از ادعای سلطه جویی خود بالای افغانستان صرف نظر میکند به معنی جدایی افغانستان از ایران نبوده قبولی رسمی واقعیت دیفکتوی زمان است. در ماده ششم این معاهده گفته میشود که «... اعلیحضرت همچنان تعهد میکند که منبعذ از هرگونه مداخله در امور داخلی افغانستان خودداری نماید.» (صدیق

فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ۱۳۵۸ چاپ نهم، تهران. ص ۳۴۲). این سند همچنان تایید میکند که ادعای ایجاد واحد سیاسی دولت افغانستان با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن خان کاملاً بی اعتبار بوده ایرانیها ۲۳ سال قبل از آن موجودیت دولت مستقل افغانستان را قبول کرده بودند.

خلاصه اینکه انگلیسها اهداف دوگانه را در قبال افغانستان در پیش گرفتند. از یکطرف واقف بودند تا زمانیکه یک افغانستان یکپارچه و واحد در تحت حاکمیت حکومت درانی قرار داشت، خطر حمله افغانها به هندوستان همیشه موجود بود و امکان عملی کردن نیت انگلستان میسر نمیگردید، اما از جانب دیگر موجودیت یک افغانستان با حکومت مرکزی ضعیف اما دوست با انگلیسها برای جلوگیری از حملات احتمالی ناپلیون و تزار روسیه بالای هندوستان از طریق ایران و افغانستان ضروری بود. این موقف برطانیه برای حفاظت از مستعمرات آن سیاست بازی بزرگ استعماری آنها را توضیح میکند و هرگز به این معنی نیست که موجودیت دولت و کشور مستقل افغانستان مرهون برطانیه میباشد، برعکس، انگلیسها از اول ترجیح میدادند افغانستان نیز مانند هندوستان جز قلمرو هند برطانوی گردد، اما بعد از ناکامی در رسیدن به این هدف در دو جنگ با افغانستان (۱۸۳۸-۱۸۴۲ م و ۱۸۷۸-۱۸۸۰ م) ناگزیر شدند موجودیت افغانستان را به عنوان یک کشور حایل میان هند برطانوی و روسیه تزاری به عنوان الترناتیف دیفاکتو تحمل نمایند. ایران به تنهایی خود قادر نبود، کدام خطری به افغانستان و هند برطانوی باشد، اما در اتحاد با روسیه تزاری و ناپلیون این خطر موجود بود.

۳- اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲ م در سیستان موجود نمی بود امروز نيمروز و هلمند شامل افغانستان نبود! (لعزاد، ص ۲) ۸

این ادعای آقای لعزاد نمونه بسیار فاحش، کوشش برای تحریف و جعل تاریخ افغانستان به نفع ایرانیها است، که حتی خود ایرانیان هم تا این حد وقاحت نشان نداده اند. واقعیت آن است که ایرانیها کوشیده اند طی حملاتی در سالهای دهه ۱۸۶۰ میلادی سرحد شرقی فارس را در منطقه سیستان با افغانستان به نفع خود تغییر دهند و آبهای هامون هلمند را به خاک خود ملحق سازند اما تمام این حملات از جانب افغانها کاملاً دفع شده به شکست مواجه شده بود. ایرانیها ناگزیر مطابق به پیمان سال ۱۸۵۶ م پاریس به انگلیسها پناه برده از آنها خواستند در تغییر سرحد با افغانستان کمک کنند. انگلیسها نیز به خواهش ناصرالدین شاه قاجار فارس سر فریدریک جان گولد سمید Sir Frederic John Goldsmid را مأمور اینکار نمود. موصوف یک خط سرحدی را در سال ۱۸۷۲ م کاملاً به نفع ایرانیان تعیین نمود، که مطابق به آن قسمت بزرگ خاک افغانستان از جمله هامون هلمند را در نيمروز به فارس داد^۹. هرگاه به نقشه سرحد غربی امروزی افغانستان از دهنه ذولفقار در شمال هرات تا کوه ملک سیاه در سرحد مشترک افغانستان-ایران-پاکستان در سیستان نگاه شود، دیده میشود که عمدهً بصورت یک خط مستقیم از شمال به جنوب ادامه دارد اما از نهبندان در ولایت خراسان جنوبی ایران امروزی دفعتهً به طرف شرق منحرف شده هشتاد کیلومتر بداخل خاک افغانستان پیش رفته تا ولسوالی کنگ و ولایت نيمروز به ایرانیها واگذار شده که در نتیجه آن هامون دریای هلمند از افغانستان جدا و شامل قلمرو ایران گردیده است. این حاتم بخشی انگلیسها به نفع ایرانیان به وضاحت در نقشه آتی به مشاهده میرسد:



د یانو شمیره: له 7 تر 10

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راوبلئ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

جالب این است که شخص لعلزاد در کتاب خود تائید میکند که امیر شیرعلی خان از این حکمیت گولد سمید راضی نبود و بر ضد آن اعتراض نمود زیرا این حکمیت کاملاً به نفع ایرانیها صورت گرفته بود، در حالیکه ایرانیها طی ده سال کوشش نظامی نتوانستند سرحد سیستان را در قسمت نیمروز با افغانستان تغییر دهند و بالاخره به کمک مستقیم انگلیسها این کار را انجام دادند. اما لعلزاد با جعل و تحریف حقایق تاریخی با وقاحت مینویسد، که: «اگر داوری و فیصله انگلیس در مرزبندی ۱۸۷۲م در سیستان موجود نمی بود امروز نیمروز و هلمند شامل افغانستان نبود!» (ص ۲). این گونه موضع گیری نشان میدهد که خالق لعلزاد نه تنها حقایق تاریخی را جعل میکند، بلکه هیچگونه احساس عاطفی به میهن آبی و اجدادی خود افغانستان نداشته از عقب عینک ایدئولوژی پان فارسیزم در خیال پردازی توسعه طلبی ایران بزرگ دست ایرانیها را هم از عقب بسته است.

۴- اگر توافق ۱۹۷۲م/۷۳ برتانیه-روسیه در تعیین آمو به عنوان «مرز افغانستان» نمی بود امروز شمال هندوکش شامل افغانستان نبود! (لعلزاد، ص ۲) 10

مناطق شمالی افغانستان از بدخشان تا فاریاب که قبل از تشکیل دولت احمدشاه درانی توسط حکام محلی اداره میشد و امیر بخارا نیز بدان چشم پوشیده بود در سالهای ۱۷۴۷م تا ۱۷۶۰م شامل قلمرو های دولت احمدشاه درانی گردید. وقتی در سال ۱۷۶۰م امیر بخارا عزم تسخیر این مناطق را نمود، احمدشاه ابدالی عازم این مناطق گردید در نتیجه امیر بخارا از عزم خود منصرف شده با تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان دو کشور موافقه نمود و برای نشان دادن حسن نیت خرقة مبارک را که تا آن زمان در بخارا نگهداری میشد به احمدشاه درانی تحفه داد. (گزارش راجع به افغانستان 11) که بعد از آن در قندهار نگهداری میگردد. بنابر آن سالها قبل از آمدن انگلیسها به هندوستان و همچنان متعاقب آن دریای آمو رسماً به عنوان سرحد شمالی افغانستان نخست با امارت بخارا، متعاقباً روسیه تزاری و بعد از آن با اتحاد شوروی بلشویکی قبول شده، موجود بوده و امروز هم سرحد مشترک با کشورهای تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان می باشد.

در طول ۲۶۴ سالیکه از توافق احمدشاه درانی با امیر بخارا در مورد تعیین دریای آمو به حیث سرحد مشترک میان آنها می گذرد، هیچ مورد نقض این حالت واقع نشده است. نه روسیه تزاری و نه وارث آن اتحاد شوروی اقدامی برای نقض این توافق نکرده اند. تنها مورد پیشروی روسها مربوط به اشغال پنجده و آق تپیه در سال ۱۸۸۵م می باشد. با آنهم روسها اعلان کردند، که پنجده جنوبی ترین نقطه دولت تزاری بوده و از آن جلوتر نخواهند رفت و این موضوع در معاهده خط سرحدی ۱۸۸۷م میان روسیه تزاری و انگلیسها، که بنام خط رجوی یاد میگردد و سرحد میان روسیه تزاری و افغانستان را از دهنه ذلفقار در کنار رود هریرود تا ولسوالی خمیاب در ولایت جوزجان به طول ۵۶۰ کیلومتر تعیین می کند، مشخص شده است. صرف نظر از ترس انگلیسها در هیچ کتاب تاریخی از منابع روسی خلاف این موضوع نوشته نشده است.

خیال رسیدن روسها به آبهای گرم خلیج فارس و بحیره عرب، که از جانب انگلیسها تصور می گردید، از طریق عبور از ایران میسر بود نه از افغانستان. آنهم بعد از معاهدات گلستان و ترکمان چای (۱۸۱۴م، ۱۸۲۸م) که ایران قلمروهای قفقاز را بدست روسیه از دست داد، روسها تمامیت ارضی ایران را نقض نکرده در عوض به حمایت از دولت قاجاری حتی در مقابل افغانستان در محاصره هرات پرداختند. روسها بجز از اشغال موقت شمال ایران در زمان جنگ جهانی دوم برای عبور کمکهای نظامی امریکا به اتحاد شوروی، خیال رسیدن به آبهای گرم را از سر بدر کرده بودند. از جانب دیگر روسها از سرنوشت حمله انگلیسها به افغانستان و شکست مفتضحانه آنها در عملیات جنگهای اول انگلیس و افغان (۱۸۳۸-۱۸۴۲م) کاملاً باخبر بودند و هرگز خیال اشغال افغانستان و دچار شدن به سرنوشت مشابه را بسر نداشتند. اینکه خالق لعلزاد با اطلاع کامل از شکستهای استعمارگران انگلیسی در سه جنگ افغان-انگلیس (۱۸۳۸-۱۸۴۲م، ۱۸۷۹-۱۸۸۱م، و ۱۹۱۹م)، شکست روسها در عملیات نظامی (۱۹۷۹-۱۹۸۹م) در افغانستان و شکست امریکا در عملیات نظامی (۲۰۰۱-۲۰۲۱م) در افغانستان باز هم در خیال خام خود انتظار داشت روسهای تزاری شمال افغانستان را در سال های ۱۸۸۶-۱۸۸۷م اشغال نمایند و از اینکه چنین اقدامی نکرده اند در تعجب است، بیانگر عریان و آشکار عمق خصومت او را در برابر کشوری است که در آن تولد شده و از مزایای یک زندگی مرفه و مجانی آن از جیب دولت افغانستان در قطار یک اقلیت بسیار کوچک خوشبخت کشور استفاده کرده و امروز مزورانه و مزدورانه مانند یک نمک شناس به آن خیانت میکند.

دوم: علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد

ما بیان علل و انگیزه های موقف ضد ملی لعلزاد را در بخش اول نقد بر کتاب موصوف، طی مقاله زیر عنوان "تراژیدی روشنفکر تاجیک" به تاریخ ۱۳ اگست همین سال آغاز کردیم. در بخش اول گفته شد، که لعلزاد در مدت بیش از یک دهه گذشته یک چهره شناخته شده ضد افغان، ضد پشتون و ضد افغانستان برای جامعه روشنفکر افغان و بخصوص پشتون بوده است. مشتریان و خریداران هجویات لعلزاد قشر خاصی از جوانان و روشنفکران بدام افتیده تاجیک در دام ایدئولوژی برتری جویی فارسیزم ایران بزرگ و موجودیت ستم ملی در افغانستان اند. لعلزاد و همقطاران او برای بیان دیدگاه نفرت بار خود در مورد فرهنگ پشتونها و تحریف و جعل تاریخ پر افتخار افغانستان، روایت ایرانیها را در مورد تاریخ افغانستان و مردم آن نشخوار میکنند. مؤرخین ناسیونالیست و توسعه طلب ایرانی

سرزمین افغانستان امروزی را شامل قلمروهای شرقی ایران بزرگ دانسته و موجودیت کشور و دولت مستقل افغانستان را ناشی از بازی‌های استعمار انگلستان در قرن نهم دانسته و معتقد اند که افغانستان در سال ۱۸۵۷م بعد از عقد معاهده پاریس میان انگلستان و دولت قاجاری فارس از پیکر ایران جدا گردید، چون انگلیس‌ها با امضای این معاهده از دولت فارس تعهد گرفتند، که از هرگونه ادعای ارضی بالای افغانستان صرف‌نظر نموده استقلال آن را به رسمیت بشناسند. این همان مطلبی است که خالق لعلزاد در پیشگفتار کتاب خود بر آن تأکید دارد و در چهار نتیجه گیری کلی در کتاب خود، طوریکه در بالا به تفصیل ملاحظه کردیم، آنها را بیان میکند. در این کارزار لعلزاد کوشیده است تا با این کتاب خود برای به کرسی نشاندن این بار نفرت قومی در میان تاجیکان در برابر پشتونها یک مرجع و مؤخذ اکادمیک ارایه کند. با آنکه به سختی میتوان نوشته یک تکنیشن ذغال سنگ تحصیل یافته در اتحاد شوروی سابق را که به یکباره گی در عمر بازنشستگی پروفیسور تاریخ شده، یک اثر تاریخی اکادمیک قلمداد کرد! بی جهت نیست، که در این اقدام نامقدس چهره های معروف ضد «افغان» و ضد «افغانستان» مانند عزیز آریفر، مهندس جمال، دوکتور رضائی، دوکتور امیرزاده و دوکتور مرادی با او همکاری و حمایت کرده اند.

در بخش اول نقد کتاب گفته شد، که روشنفکران افنیده در دام عنکبوت اندیشه های ستمی، باتکیه به توسعه طلبی ناسیونالیزم ایران بزرگ در پشتون ستیزی، افغان ستیزی، دری ستیزی و در نهایت مانند خالق لعلزاد، در افغانستان ستیزی تاحدی جلو رفته اند، که با طرد «هویت افغان» در سطح جهانی به آدمهای بی هویت بی وطن و بی دولت مبدل شده اند. در حالیکه ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از اوایل قرن هژده هم به این طرف با هویت مستقل افغانی آن، مجزی از هویت ایرانی، هندی و ترکی که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است در سطح جهانی و در صدها کتاب معتبر تاریخی به قلم بزرگترین جهان گردان، سیاسیون، دانشمندان، دیپلماتها، جغرافیه دانان معروف عالم و مسجل گردیده است. این معروفیت به حدی است، که در جهان امروز به سختی فردی تعلیم یافته و با اطلاعی را میتوان که از افغانستان به عنوان «گورستان امپراطوریها» بی خبر باشد. از جمله نویسندگان چهار قرن اخیر که کارنامه مردم افغانستان و رهبران آنها را به چهار گوشه عالم رسانیده اند میتوان سفرنامه فورستر (۱۷۸۳م)، فرهنگ جغرافیایی بروکس (۱۸۰۷م)، گزارش سلطنت کابل مونتستیوارت الفونستون (۱۸۱۰م)، تاریخ سیاسی هند ملکوم (۱۸۱۱م)، فرهنگ جغرافیایی هند شرقی همیلتون (۱۸۱۵م)، سفرنامه دوروویل (۱۸۱۹م)، سفرنامه مورکرافت (۱۸۲۴م)، گزارش سفرهای متعدد در بلوچستان، افغانستان و قلات چارلز ماسون (۱۸۴۲م)، در زندگی و مذاکرات ملکوم به قلم ویلیام کی (۱۸۵۶م)، سفرنامه فیورر (۱۸۵۶م)، در بیان امپریالیسم کارل مارکس (۱۸۵۷م)، در مقاله افغانستان فریدرک انگلس (۱۸۵۷م)، حیات افغانی (۱۸۶۷م)، افغانستان لویی دوپری (۱۹۷۳م)، تاریخ افغانستان سکايز پیرسی (۲۰۰۲م)، تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان توسط توماس بارفیلد (۲۰۱۰م)، تاریخ فشرده افغانستان در ۲۵ جلد، حمید، واحد الکوزی (۲۰۱۳م)، تاریخ افغانستان از سال ۱۲۶۰م جانانان لی (۲۰۱۸م) و غیره همچنان بزرگترین دایره المعارف های جهان مانند برتانیکا و المانیک را نام گرفت.

در بخش اول نقد گفته شد، که هدف تبلیغات ضد افغان و ضد افغانستان در حقیقت دادن پایه‌های تاریخی، اجتماعی و سیاسی به ادعاهایی است، که لبه تیز آن متوجه نیل به اهداف زیرین اند: تزلزل و ایجاد شک و تردید در هویت ملی مردم افغانستان، شکستن سمبول‌های ملی مانند اسم کشور، بیرق ملی، موجودیت ملت افغانستان، تحریف و جعل تاریخ کشور، بدنام کردن شاهان و امیران کشور، شکستن پایه های وحدت ملی با اشاعه خراسان طلبی و در نهایت تحریب و سقوط دولت و کشور افغانستان می‌باشد. همچنان در بخش اول توضیح شد، که موضع گیری ضد ملی این افراد از کجا سرچشمه می گیرد. توضیح گردید که این عناصر روایت ایرانی از ایجاد کشور افغانستان را تکرار میکنند. حقیقت آن است که ایجاد و دوام کشور و دولت افغانستان از قرن هژده هم، بخصوص با اعلان پادشاهی احمد شاه ابدالی (درانی) در سال ۱۷۴۷م، به این طرف با هویت مستقل افغانی آن که عمدتاً متکی بر اسلام حنفی و فرهنگ افغانی متشکل از عناصر پشتونولی و فرهنگ دری خراسانی است، نه تنها با آرمان‌های توسعه طلبانه برتری فارسی و ناسیونالیزم ایران بزرگ در تضاد قرار دارد بلکه مانعی در راه بسر رسیدن آرمان‌ها و اهداف سیاسی آن نیز می‌باشد. اگر تغییر موجودیت دولت افغانستان در شرایط جهان معاصر برای ایرانیها مقصور نیست، آنها به کمک مستقیم عمل خود و کمک غیرمستقیم ستمیها، شورای نظاریها و تنظیمهای جهادی هزاره شیعه که از ایران کمک پولی، نظامی، تعلیمی و تبلیغاتی میشوند، در صدد تغییر هویت دولت افغانستان به نفع منافع ستراتژیک خود هستند. آنها این کار را از طریق یک هجوم گسترده فرهنگی انجام میدهند. ایرانیها را در این هدف اشخاصی مانند لعلزاد، آریفر، مجیب رحیمی، نجیب بارور، لطیف پدرام و امثال آنها که خود را ایرانی و متعهد به آرمانهای ایران بزرگ میدانند، کمک میکنند.

* همچنان در بخش اول نقد گفته شد، که ایرانی‌ها تا امروز به حسرت از جدایی افغانستان از ایران یاد می‌کنند و هیچ ایرانی را به یاد ندارم که افغانستان را بخش جدا شده از پیکر ایران نداند. خصومت و عناد ایران پرستان وطنی ما با میرویس نیکه و احمد شاه ابدالی بانیان دولت افغانستان نیز در همین حسرت نهفته است.

مأخذ:

1. توماس بارفیلد "تاریخ فرهنگی و سیاسی افغانستان"، چاپ یونیورسیتی پرنستون، 2010م.
2. جورج فورستر، "یک سفر از بنگال به انگلستان از طریق قسمت‌های شمال هندوستان، کشمیر، افغانستان و فارس به روسیه از طریق بحیره کسپین، لندن، 1798م.
3. جیمز فریزر انگلیسی، لاکهارت، انقراض سلسله صفویه نوشته لکهارت
4. سر جان ملکم، تاریخ ایران لندن، 1815م، جلد اول
5. ونستوارت الفنتون "گزارش پادشاهی کابل و توابع آن در تارتاری، فارس و هندوستان"، در دو جلد به زبان انگلیسی، چاپ لندن، 1842م
6. میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، انتشارات محمودفای، چاپ دوم قم 1374شمسی
7. the extraordinary adventures of Major Eldred : connection The Afghan Pottinger / George Pottinger, London 1982
8. خالق لعلزاد، پژوهشی در گستره تاریخ و جغرافیای افغانها و افغانستان، لندن، ماه می 2024 (با استفاده از کاپی پی دی اف کتاب که توسط نویسنده در دسترس قرار گرفته است).
9. جاناتان لی، تاریخ افغانستان از سال 1260 تا امروز، لندن 2018، 2022.
10. Dubova, Bertille, and Nadezhda A, Lyonnnet, BMAC (London, b2020).
11. دکتور مهدی ابوالحسنی ترقی، پایگاه جامع تاریخ معاصر ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران
12. retrieved 16 , *Boundaries of Afghanistan – Iranica Encyclopædia* September 2018
13. گزارش راجع به اوضاع افغانستان، تألیف گلدیپ نایر دهلی ۱۹۸۱م.

نویسنده: دکتور نوراحمد خالدی
27 آگست 2024